[illegible]

تعيين الترتيل في بيان حروف التنزيل

مؤلف محمد بن محمود بن محمد سمرقندي

كاتب شيخ علي ابن شيسي

تاريخ كتابت اواخر ذي الحجة الحرام ١٠٨٠

دمو

نسخه شریفه

(عين الدليل في بيان حروف التنزيل)

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

الحمد لله الذي زين صدور أهل الإيمان والإحسان بنور
الحكم ورتب ظروف حروف أهل الكلام ببيان تبيان أهل
الإيقان وحلى رسوم سطور الكلام الأزلي الأبدي بجنان
العيان وبيان اللسان وترجمان الفرقان هو الله الذي قال
في محكم تنزيله الرحمن علم القرآن خلق الإنسان علمه البيان
فالشكر له بتوديعه رموز كنوز أسرار القرآن في خزاين مداين
الصدور على حسب الإمكان بأنوار أنواع الحجج والبرهان
ثم الصلوة والسلام على محمد حبيب الرحمن ماحي الشرك
والكفر والطغيان وآله وعترته عوالي الجنان وأهالي
الغفران صلوة لا تنقطع عنه في كل دهر وأوان وحين

وزمان فالعبد الضعیف الحافظ لکلام الله المجید محمد بن
محمود بن محمد الشریف السمرقندی عند الهمدانی وفقه
الله لمرضاته وجعل مستقبله خیرا من ماضیه میگوید
که اول چیزی که حق سبحانه وتعالی بر بنده مکلف واجب گردانید
آنست که پروردگار خود را بشناسد بیگانگی وبی چونی وبیچگونگی و
بپاکی از جمیع صفات ناسزا او متصف بصفات سزا و ایمان آورد
بخدای تعالی وبجمله فرشتگان او وکتابهای او وپیغمبران او وبروز
قیامت وبآنکه تقدیر نیکی از خداست جل جلاله وعم نواله وبعد از آن
نماز بروی واجب گردانید ونماز درست نباید مگر بقرات فاتحه
ناطق را یعنی اخرس را وابکم نماز بی قراءة درست است وقراءة
درست نباید مگر بمعرفه حروف ومخارج آن از برای آنکه بنا جمیع کلام را
حروف است وحروف را صفات لازمی وعارضی است اما صفات
لازمی همچون اطباق است وانفتاح واستعلا وتسفل وجهر وهمس
وقلقله وسکون ورخاوه ومابین الشده والرخاوه ونفث

وبحه وتفشی وانحراف وتکریر وتصفیر وتفشی واستطاله ونفخ و
غنه وهمش وهوا وهب ولین ومد وغیر آن اما صفات عارضی چون
حرکات ثلاثه واشباع ووقف وروم واسکان واشمام و
تفخیم وترقیق واختلاس واماله کبری وصغری ومد وقصر وتحقیق
وتسهیل وابدال وحذف وادغام واظهار واخفا وانقلاب
وانواع محاسن قراءة چون ترتیل وتجوید وتزیین وترسیل وتقویم
وتوقیر وتبیین وتحقیق وتخلیص وغیر آن وانواع معایب قراءة
چون تصنع وتمطیط وتوحید وتعویق وترجیع وتطویل ودوشه
ونفخه ووکره وزمزمه وغنغنه وهمهمه ومبالغه در حرکات ثلث
چنانکه حروف مد ولین پدید شوند وحرکات ربوده گفتن و
اخفا مظهرات واظهار مخفیات ومد مقصورات وقصر ممدودات
ومشددات سبک گردانیدن ومخففات مشدد گردانیدن
وحروف علت را غنوی گردانیدن ووقف ووصل
نه بجای خود کردن وتغیر مات کردن وامثال آن از عیوب اهل

قراءة که آن در حصر نیاید پس چون حق سبحانه و تعالی بفیض فضل
خود این ضعیف را بخششی از این علم لطیف روزی کرد امید و منت
علما عصر دریافت و آنچه مهم بود از تجوید و ترتیل در یک قصیده در
غایت اختصار جمع کرده شد و نام آن عقده الفرید فی نظم التجوید نهاد
و از آن شرحی کرد روح المرید فی شرح العقد الفرید چنانکه ائمه ایران بنظر
در آوردند و پسندیدند اما چون عربی بود اطفال و مبتدیان
از آن حظی وافر نمی یافتند و عزیزی کل شش هفت بیتی گفته بود
در بیان تنوین و نون ساکنه در آن کرده اما مکمل نبود و بر آن اعتراضها
وارد دیده شد این ضعیف از آن مکمل کرده شد و هم در آن بحر چون آنچه
اهم بود از ترتیل نظم کرد و باز از آن شرحی فارسی بیان کرد
تا اطفال و مبتدیان از آن حظی تمام یابند و نام آن عین الترتیل
فی بیان حروف الترتیل نهاد امید چنانست که هر کس که این قصیده
بعمل در آرد بترتیل و رتل القرآن ترتیلا قیام نموده باشد که
روایتست از علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله از رسول

که فرمود الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف و مرا مراد روایت

در معنی یکیست که از دیگریست پس انچه ائمه سبعه بران متفق اند یا اکثر ائمه

بر انند اینجا بیان کرده و انچه در آن خلاف کرده اند در کتب مبسوط

بیان مختصر کافی کردم تا اگر محتاج شود بنظر در آورد و اسال الله ان

یحفظنی من السهو و النسیان و الخطاء و الطغیان انه هو

الرؤف للعباد

خالق اکبر جهان دار خداوند معین

حمد بی حد مر او را و بر رسولش آفرین

نیز بر اصحاب و اتباعش درود بی کران

همچنین بر پیشوایان قراءت اهل دین

بی تکلف نظم خواهم کرد من ترتیل را

انچه بود ز ان گزیر و نیز باشد آن گزین

حرف حلقی را دو از اقصای حلقت ای پسر

از میان حلق دو از آخرش هم دو یقین

همزه و ها پس عین و حا پس غین و خا گیر از آن

از ملازه قاف و کافست ای منه منه زمین ، بدانک حروف
معجم که اصول و بنیاد کلام عربست بیست و نه حرف است
بر قول درسته و جایگاه برون آمدن آن از منتهای حلقست تا کرانه
و بعضی گفته اند الف هوایی است از برای آنکه الف هرساکن می
باشد و ما قبل او فتحه مشبعه یعنی فتحه بسیر کرده چنانکه یا یا و یا پس
اصح آنست که او از هوای حلقست و هر الف که او متحرک است آن همزه
است نه الف زیراک واضع که اشکال حروف وضع کرده است
همزه را شکل وضع نکرده است پس او گاهی بصورت یا دکاه با شد
که او را صورت نبود و ذکر آن در کتاب کشف الاسرار فی
رسم مصاحف الامصار کرده شده است و هرده حرف
از جمله دهن بخیزد و چهار حرف از لب میخیزد و پس برین قول مخارج
سه باشد حلق و دهان و لب و بقولی شش است حلقی و لهوی و
شجری و نطعی و اسلی و لثوی و ذلقی و شفوی و بقولی مخارج شانزده
است و این قول سیبویه است و بعضی گفته اند که هر حرفی را مخرجی دیگرست

که با یکدیگر نمایند و لیکن هر مخرجی را نامی معین است هر حرفی که با یکدیگر

قربی دارند آن مخرج را نامی معین است پس همزه و ها و الف

از آخر حلقست و این مخرج اولست و حا و عین از وسط حلقست

و این مخرج دوم است و برتر ازان از سر حلقست و غین و خا

و این مخرج سیوم است و از بن زبان و میان آن و میان لازه و

بالای زبان از کام بالا مخرج قافست و اورا علقمی گویند

و علقمه اول لهات باشد سوی حلق و لهات آن گوشت پاره

سرخست در میان دهان و حلق که اورا لازه میگویند و

این مخرج چهارم است و برتر از زبان لازه جایگاه کافست و اورا

علکی گویند و علکده آخر لهات باشد و سوی دهن و این مخرج

پنجم است و قاف و کاف را لهوی گویند والله اعلم

جیم و یا و شین بود وسط دهان ای یار من

طا و تا و دال از سقف دهانت گو چنین

مخرج ضاد از یکی جانب بیمگو از زبان

دیگر از سری که دارد او بدندان بنشین

و از میان زبان و برابران از کام جیم و یا و شین بیرون آید
و این ترا شجری گویند و شجر میان دهن باشد و بعضی
گفته اند که شجر میان دو امنه است که درین مواضع جانه میگویند
و عرب لحیه گویند بفتح لام و دو استخوان زیر بن دهن است
و بعضی گفته اند یا ممدوده هوایی است یعنی یا ساکن که ما قبل
او کسره باشد از هوای دهن است مانند عالمین و امین
و این مخرج ششم است و از یکی از جانبین زبان و انچه
با او دارد از دندانهای که انرا دندانها اضراس گویند
و اضراس نیز گویند مخرج ضاد است در روایت از امیر المومنین
صلوات الله علیه که از هر دو جانب گفتی و ضاد در هیچ زبان
نیست جز در زبان عرب و ضاد را حافتی و ضرسی گویند
و حافت کران زبان باشد و این مخرج هفتم باشد و اخراج
ضاد از مخرج او بغایت مشکل است در آن تکرار و احتیاط بلیغ
می باید کرد و در قصیده مخرج ضاد موخر افتاده است

ضرورت شعر را و از کرانه زبان و از کرانه کو کام زیرین بن
دندانهای پیشین مخرج طا و دال و تا بیرون آید و اینها را نطعی گو
و نطع شکنهای کام زیرین باشد و این مخرج هشتم است
صاد و سین و زا از باریک زبان باشد یقین
از بن دندان بباید راو لام و نون و مسین
و از سر زبان و پس دندانها زیرین مخرج صاد و سین و
زا است با آنکه فرجتی بماند میان زبان و دندان یعنی کشادگی
و اینها اسلی گویند و اسله سر زبان باشد و این مخرج نهم است
و مخرج پاره ارنه زبان دورتر است در پشت زبان و کام
چندانک در برابر دندانها زبرین افتد و بعضی از حذاق
گویند که مخرج را از پشت زبان است و بعضی گویند از مخرج نون
میخرد ولیکن اندکی دورتر است از پشت زبان اما او را اگر
است و دیگر دو بار کعتن باشد و آن مخرج دهم است
و از کنارهای زبان و کام چندانک در برابر ضاحک افتد

و ناب و رباعیه و ضاحک دندان بزرگ را خوانند و ناب
و ناب آن دو دندان از پهلوی او و رباعیه دوی دیگر از پهلوی
و دو دندان میان از پیشین ثنایه میگویند و از هر دو جانب
مخرج لام بود و این مخرج یازدهم است و مخرج نون جه ز مخرج
لام بود و اورا غنه باشد و غنه آوازی بود که در اندرون
بینی افتد و بیان آن بیاید و این مخرج دوازدهم است و ز و
لام مفتوح را لثوی گویند و لثه گوشت بن دندان باشد
ظا و ثا و ذال را مخرج بود از سر زبان
از لب است فا و با و میم و واو تهجی و از تری زبان دا
تری دو دندان پیشین زبرین چنانکه در سر زبان یار
از دندان بیرون تر باشد جایگاه ظا و ثا و ذا است و مخرج
ذال مقدم است بر ثا اگرچه در حقیقت موخر است
و این مرتب را ذلقی گوینه و ذلق تیزی سر زبان باشد
و این مخرج سیزدهم است و انکه فا از اندرون لب زیرین

بسته و انتهای زبر بن پیشین بیرون آید و این مخرج چهارده

بسته است و انگاه با و میم از میان دو لب بیرون آید و با از

تری لب میخیزد تا اگر لبها تر نباشد درست نیاید بلکه پا سی آید

آید که در پارسی باشد چنانکه پر و پشم و این نشان بسیار

واقع است احتیاط در مقام باید کرد و میم از بن کرانه لبان گرانه

آید و او را دو لب بر هم گشته اند و این هر چهار شفوی و شفهی گویند

و شفه لب باشد و با و میم و واو را مخرج یازدهم گفته است و بعضی

گفته اند و میم دو وجه دارد یکی اصلی است یعنی دادی تا قبلش مضموم

باشد و این قول درست نون ساکنه را او زبی اخیشوم

و دو او را هیچ جایگاه نباشد در دهن و او را خیشوم هم

میگویند و خیشوم اندرون بینی باشد و این مخرج شا

نزدهم است و بدانکه چند حروف دیگر هستند و در قرآن

ابی است ولیکن واضع حروف از اشکال ننهاده است و از این

بیست و نه حرف متفرع میشوند یکی همزه بین بین گویند و آن

بَيْنَ الهَمْزَةِ وَالأَلِفِ وَبَيْنَ الهَمْزَةِ وَالوَاوِ وَبَيْنَ الهَمْزَةِ وَاليَاءِ

و دیگر اماله صغری است و آن عبارت است یعنی میانه فتحه و کسره و دیگر ضمه

مانند راو کاف هم معقد هد ص فی ... علی خزن نغنه و آنچه از استاد

شنیده توان دانست ... تواند ... گرچه ...

و دیگر ضمه و کسره تا مبدل نگردد بیان کرده شد که در ...

خفیفست بعضی گفته اند که حلقیست و بعضی گفته اند هوائیست و همچنین

واوی که ما قبل او مضموم باشد و یائی که ما قبل او مکسور باشد

هوائیست و واو را هوائی لب و یا را هوائی دهن گفته اند و واوی که ما قبل

او مفتوح باشد شفویست و یائی که ما قبل او مفتوح باشد شجری

چنانکه بیان کرده شد و هرگاه ما قبل واو کسره و ما قبل یا ضمه واقع

نشود زیرا که از کسره بضمه رفتن ثقیل است و از ضمه هم بکسره رفتن

هم ثقیل و در الفاظ عرب اندک است ... این مختصر احتمال آن نکنند

و حروف مهموسه ده است و جمع آن در حثه شخص فسکت یک کلمه است ...

مهموسه و مجهوره و مطبقه صاد و ضاد و طا و ظا جمع آن ... مستعلیه ...

شد. استعلی نسفل مطبق منفتح

جد قطب قلقلت و سائر اینها خمسه شین را ان.

با آنکه حروف مهموسه ده حرفست مجموع ستشحثك خصفه یا

حثت کشف شخصه و معنی همس فرو داشتن آوازست

و برده کردانیدن آن و این حروف را از برای آن مهموسه میکویند

که این حروف ضعیف است تا که تکرار میتوان کردن در گفتن

و نفس بان میرود چنانکه گوئی ... و باقی حروف مجهوره است

وان نوزده حرفست مجموع آن ظل قو ربض اذ غزا جند مطیع

و جهر برداشتن آواز است و این حروف را از برای حروف

مجهوره میگویند که در وقت گفتن آن آواز برداشته میشود از قوت

این حرفها و بروی تکرار نمیتوان کرد و نفس بان قوت رفتن نمیدهد چنانکه

گوئی ... و غیر آن و مثال حروف مهموسه چنانست که دست

بر سندان زنند و مثال مجهوره چنانست که بر روئین زنند دیگر حروف

اطباق چهار است ص ض ط ظ و این حروف را از برای آن حروف

منطبقه گویند که زبان در وقت گفتن این حروف منطبق میشود و کام بالا
که برابر اوست می‌پوشاند و بجز این حروف تمام منفتحه اند و انفتاح
گشادن است یعنی در وقت گفتن این حروف زبان گشاده است
از کام بالا و کام بالا را نمی‌پوشاند و گشادگی میان زبان و کام متحقق
دیگر حروف استعلا هفت است مجموع آن قظ خص ضغط
باشد و استعلا طلب بلندی کردن است و این حروف را از برای
آن حروف استعلا گویند که در وقت گفتن این حروف زبان بالا میرود
و باقی حروف را مستفله گویند و استفال فرو آمدن است یعنی زبان در گفتن
این حروف پیش بالا نکند دیگر حروف قلقله پنج است و قلقله جنبانیدن است
مجموع آن جد و قطب باشد و اینها را برای آنها حروف قلقله گویند
که چون این حروف را ساکن گردانی در مخرج بجنبد و در آن تیزی پیدا
شود از غایت قوت آن حروف چنانکه در ابراج اد و این حروف
را مشبه و مشوبه و مصوته گویند از برای آنکه در حال ساکن کردن آنها
آواز آنها حکایت میشود از غایت فشردگی و باقی حروف را مهموسه

است در حبس نفس در حرف وقف کردن،

هشت حرف از شدیده هست ایشان بخوان،

چون اجدت قطبک بشنو تو بس کن گوش در جان،

یعنی حروف شدیده هشت است و مجموعهاش اجدت قطبک

یا اجد قط بکت است این حروف را از برای آن شدیده گویند که در مخرج

سخت میشود در گفتن این حروف آواز بایستد نشود از مخرج

تو آگاه باش این حروف بلیشود چنانکه الحقّ والجدّ والکبت

والشدّ والشقّ و مانند اینها و حروف مهموسه ده است یعنی

این ده حرف که مجموع اند درین کلمات فحثّه شخص

هر دو فحثّه شخص سکت درین کلمات جمع شده همس خفی

خص این حروف را مهموسه از آن جهت گویند یا خاوه که در تلفظ

این آواز این توان شنید و نفس باز بود چنانکه الحثّ

والحرث والحفظ والشحّ والکسّ والهزّ والسشّ دراین

حروف میرود هشت دیگر از شدیده شدیده از رخاوه،

که یرو اعنا بودان یا دیگر شش بکمان یعنی هشت حرف دیگرست
که نه شدیده باشند نه رخوه میان شدت و رخاوه بود و
مجموع آن لم یروعنا یا لم یرو عنا یعنی آن چنان سخت
ست که حروف شدیده و نه آنچنان سست که حروف رخوه
اندرو اواز بان توان کشیدن چنانکه ال ام والله اعلم
وای را ما قبل ایشان اخت ایشان گر بود،
مد و لینش خوان ز نیکو شمر گر اخ ز ایشان
یعنی هر جا که الف باشد یا واو یا یا و ما قبل ایشان اخت ایشان
بود یعنی ما قبل الف فتحه باشد و ما قبل واو ضمه و ما قبل یا کسره آنگه
قرا ازرا حروف مد و لین گویند چنانکه شتی و شوء گفتیم که ما قبل
الف جز فتحه نتواند باشد و نحویان این حروف را حروف مد و لین
گویند مطلق و حروف علت را نیز گویند و در ان بحثها بسیار است
والله اعلم   صاد و سین و زا بود حرف صفیر از شنو
مستطیلست ضاد و منفرست نیز ه از شمار،

به که حروف صفیر سه است صاد و سین و زا و صفیر سخت
کردنست یعنی چون تلفظ باین حروف کنی و تکیه بر او کنی آوازی
دراز با آن کشیده شود و یک حرف مستطیلست و آن ضاد است
و استطالت کردن آنست که درازی کردنست و طلب درازی کردن و او را
باعتبار آن کردن کشش گویند که هر کسی او را رام نتواند کرد
مگر کسی که بسیار زحمت کشیده باشد و خدمت استادان
دریافته باشد و بمشافهه تعلیم دریافته و زبان را بر مخرج
او معتاد گردانیده تا از روی شرع نماز او درست باشد
و نماز کسی که از پشت او گذارده هم درست باشد اما درین
زمان این علم را سهل میگیرند و نمیدانند و از آموختن ننگ میدارند
لاجرم در آن جهل مانده اند و ضال و مضل گشته اند و اکثر این امامان
بدین مبتلی اند و اما آنکه گفتیم که استطالت طلب
درازی کردنست باعتبار آنکه در مخرج دراز میشود تا بمخرج لام
نزدیک میشود و بعضی گفته اند که باعتبار آن که در گفتن

درازی

درازی دارد   منحرف لام و مکرر را دادهم منحرف

شین نفشی پس الف هادی قبولش کن بجان

یعنی لام و را منحرف اند و انحراف میل کردن است یعنی لام و را میل کردست بسوی کرانه زبان دسپه زبان در گفتن این کژ میشود و را را مکرر میگویند از برای آنکه در مخرج دو بار گشته میشود و مثلا گوبی ار سپه زبان از مخرج را بر میخیزد و باز می نشیند چنانک دو را گفته میشود و مثلا گوبی ار سپه زبان از مخرج را بر میخیزد و باز می نشیند چنانکه دو را گفته میشود دیگر شین متفشی میشود و تفشی از هم باز شدن و فراخ شدن است یعنی شین در مخرج از هم باز میشود و فراخ میشود از سستی و بعضی گفته اند حروف تفشی چهار است مرشش رف مجموع آن آشرف و الف هوایی است در هیچ جای آسیبی ندارد چنانک بیان کرده شد والله اعلم

غنوی نون و نون و میم دان کز رسکنند

اسپ نسابشه غنوی آن نون مظهر است زین میان

بدانکه حروف غنه سه است میم ساکن و نون ساکن و تنوین اگرچه تنوین
نیز نون ساکن است اما فرق آنست که نون ساکن اصل کلمه باشد چون
من و عن و تنوین نه از اصل کلمه باشد بلکه نونی باشد ساکن که در آخر اسما
در آید و دیگر آنکه نون ساکن هم ملفوظی باشد و هم مکتوبی و اما تنوین
ملفوظ باشد نه مکتوب چنانکه عزیزٌ غفورٌ الیمٌ و این حروف وقتی
غنوی باشد که ساکن باشد که اگر متحرک شود غنوی نباشد و نون ازین
ذ است گفته اند و میم از لب و غنه و معنی غنه بیان کرده شد اما آنجای
که نون ساکن و تنوین نیز در حروف حلق اظهار میشود اگرچه ساکن اند اما غنوی
نباشند زیرا که اظهار بمنزلت متحرکست و چون ادغام و اخفا میشود
غنوی باشد مگر در لام و را چنانکه شرح آن بیاید. اگر سؤال کنند که چون
گفتی مِن آلٍ و نِیتون آواز در خیشوم یافته میشود و تو گفتی
نون مظهر غنه ندارد گوییم چون گفتی عنک و منک این نون را از دهان هیچ
نصیبی نیست بلکه تمام از خیشوم است و از خیشوم بیرون می آید چون
گفتی نذودن من آل ذن از دهان گفته میشود و آوازی که شنیده

میشود از خیشوم است پس بدانکه صفات حروف آنست که هر حرف

را از حروف تهجی پنج صفت است و بعضی را شش صفتست انفتاح و تسفل

و بعضی را هفت صفت است و هیچ حرفی را کمتر از پنج صفت نیست

و ما حرفی را بر سبیل تقسیم بیان کنیم همزه را شش صفت است انفتاح

و تسفل و جهر و شدت و سکون و صفت ششم او آنست که منبور است

و نبره تیزی باشد و آن ضد تلیین است و نبره در اصل لغت ارتفاع است

و همزه بلند ترین حروف است و قوی تر از غایت قوت همزه است که بعضی

از قراء تسهیل یا ابدال میکنند با را پنج صفت است انفتاح و تسفل و جهر

و شدت و قلقله تا را پنج صفت است انفتاح و تسفل و همس و

رخاوه و سکون و صفت ششم او آنست که منفوث است و نفث

در دمیدن باشد یعنی در گفتن آن بادی از مخرج او بیرون آید جیم

را پنج صفت است انفتاح و تسفل و جهر و شدت و قلقله حا

را شش صفت است انفتاح و تسفل و همس و رخاوه و سکون

وصفه ششم او آنست که در وجه سستی و بجه افسردگی است در حلق
واگر صفه بجا از جا برداری نا شود از برای آنکه مخرج کمیت و صفات
یکی خا را پنج صفه است انفتاح و استعلا و همس و رخاوه و سکون
و بعضی گفته اند صفه ششم او حرز است و حرز او از گلو گرفته است
دال را پنج صفه است انفتاح و تسفل و جهر و شدت و قلقله ذال را پنج صفه است
انفتاح و تسفل و جهر و شدت و سکون را را هفت صفت است انفتاح
و تسفل و جهر و بین بین یعنی بین الرخوه والشده و سکون و صفه
ششم او تکریر است چنانکه بیان کرده شده است وصفه هفتم
او انحراف است چنانکه بیان کرده شد زا را شش صفت است
انفتاح و تسفل و جهر و رخاوه و سکون و صفت ششم او صفیر است
و ذکر آن بیان کرده شد سین را شش انفتاح و تسفل و همس و
رخاوه و سکون و صفه ششم او صفیر است و بیان آن کرده شد
شین را شش صفه است انفتاح و تسفل و همس و رخاوه و سکون

وصفه ششم او لثغی است چنانکه گفته و صاد را شش صفه است
استعلا و اطباق و همس و رخاوت و سکون و صفه ششم او صفیر است
و ضاد را شش صفه است اطباق و استعلا و جهر و رخاوه و سکون
و صفه ششم او استطالت است چنانکه گفته شد و طا را پنج صفه است
اطباق و استعلا و جهر و شدت و قلقله و ظا را پنج صفت است اطباق
و استعلا و جهر و رخوه و سکون عین را پنج صفه است انفتاح و سکون
و تسفل و جهر و بین بین و غین را پنج صفه است انفتاح و استعلا و جهر و رخاوه
و سکون و فا را شش صفه است انفتاح و تسفل و همس و رخاوه
و سکون و صفه ششم او تفشی است و نفخ و مبدئیت و قاف را پنج
است انفتاح و استعلا و جهر و شدت و قلقله و کاف را پنج صفه است
انفتاح و تسفل و همس و شدت و سکون و لام را شش صفه است
انفتاح و تسفل و جهر و بین بین و سکون و صفه ششم او انحراف
است و میم را شش صفت است انفتاح و تسفل و جهر و بین بین
و سکون و صفه ششم او غنه است و ذکر آن گذشت و نون را پنج صفت

ونون را هفت صفتست انفتاح و تسفل و جهر و بین بین
و سکون و صفة ششم او غنه است و غنه نون بیشتر
از غنه میم است و صفة هفتم او لین است واو را هفت
است انفتاح و تسفل و جهر و رخاوه و سکون و صفت
ششم او مد است و هفتم لین و در واو مد و لین است مد وقتی
که ساکن بود و ما قبل او مضموم و لین وقتی که ساکن بود و ما قبل
او مفتوح و در وی ثقلی هست وقتی که متحرکست و ها را هفت
صفتست انفتاح و تسفل و همس و رخاوه و سکون و صفة
ششم او لین است و صفت هفتم هش و هش سبکی باشد
و لا الف را هفت صفة است انفتاح و تسفل و جهر و رخاوه
و سکون و صفة ششم او مد است و هفتم لین و هفتم هوایی
و ذکر آن گذشت و یا را هفت صفة است انفتاح و تسفل
و جهر و رخاوه و سکون و صفة ششم مد و هفتم لین
مد وقتی بود که ساکن بود و ما قبل او مکسور و لین وقتی که

ساکن

که ساکن باشد و ماقبل او مفتوح و در وی ثقل است وقتی که متحرک است
والف و واو و یا را از برای آن حروف مد گویند که چون بعد از ایشان
همزه باشد یا ساکنی مد کنند خواه آن ساکن مدغم باشد خواه غیر
مدغم و این مخصوص است و قوی ترین واو است اگر یا اگر الف
از برای آنکه الف باشد خود ساکن و ماقبل او فتحه مشبوه در نگاه
داشتن حرفی نزدیک حرفی در قرائت

هر جا که حرفی در تلفظ مشکلست
در بیان آرم که تا از من شود آن یادگار
تو بتوضیح و بتبیین و بترتیبش بکوش
تا شوی نزدیک خلق از جمله قراء کبار
در رعایت گر کنی سستی و آن که ناقص شود
در خلل خالی نماند ضبط آن بسیار دار
همزه چون بعد از تحرک یا بود و واو
واو و یاش اجتماع حرف حلقی گوش دار

ابتدا بهمزه میکنند اتحاد؛ با الحاء عین بر ترتیب مخارج و میگوییم همزه حرفی
قویست و تلفظ بدو مشکلی دارد و لهذا از غایت قوة و شدت
همزه است که همزه مشدد در قرأة سبعه در قرآن نیامده است
و در شواذ آمده است در سورة الماعون یُرَاءُّون بحذف الف و
تشدید همزه و از غایت قوة اوست که بعضی ائمه در او حذف و ابدال و
و تسهیل جایز میدارند و میان مذاهب ایشان در تسهیل و تحقیق در کتاب
مبسوط بیان کرده شده است و بعضی تحقیق اولی میدارند پس همزه
از دو حالت خالی نباشد یا آنکه ساکن بود یا متحرک اگر متحرک باشد
خالی از آن نیست که ماقبل او متحرک است یا ساکن اگر همزه مفتوح باشد
خالی نباشد از آنکه ماقبل او یا مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور یا ساکن
و اگر مکسور باشد یا مضموم همچنین ازین قیاس پس بهر صورت که واقع شود
همزه را رعایت باید کرد تا خلل نیابد زیرا که حرکت قوی است و همزه نیز
قوی و همچنین اگر ماقبل همزه واو باشد یا یا و ماقبل ایشان اخت و مجانس
ایشان نباشد احتیاط باید کردن از برای ثقل واو و یا و اگر ماقبل ایشان

اخت اشان باشد ای خود موجب مد باشد و بیان آن بجای خود باید
نوشت مثال هر یک شنو سَألَهُم یُؤیِّدُ خاطِئَة یَسْئَل یَیْئَس سُئِل
خاطِئِین أفْئِدَة رَؤُف بُرَآءُ مِنْکُم مُسْتَهْزِءُون
دِفْءٌ یَأکُلُون یُؤمِنُون بارِئِکُم شَیْئًا سُوءٍ و همچنین آنکه
حروف حلق با یکدیگر جمع شود و در غایت ثقل باشد و تلفظ بدان مشکل
احتیاط باید کردن تا حق هر دو حرف به ادا شود پس اجتماع همزتین یا
در یک کلمه یا در دو کلمه اگر در یک کلمه باشد دارد صورت خالی نباشد
یا اگر هر دو همزه مفتوح باشد یا مفتوح باشد بعد از و مکسور یا مفتوح
باشد بعد از و مضموم چنانکه أَأَنْذَرْتَهُم أَأَنْتُم أَعْلَم
أَئِسْلَمْتُم و این حالت در قرآن بیست و یک موضع است و مثال آنکه
أَئِمَّةً چهل و شش موضع است و أَؤُنَبِّئُکُم أَؤُنْزِلَ الذِّکْر
همین سه موضع بیش نیست و اگر دو کلمه باشد در قرآن هشت نوع بیش نباشد
است اول اگر هر دو مفتوح باشد چنانکه السُّفَهاءَ أَمْوالَکُم و این بیست و دو

موضع است دوم آنکه هر دو مکسور باشد و یازده آن موضع است

چنانک هؤلاء إن کنتم سیوم آنکه هر دو مضموم باشد و آن

یکجا است یک موضع نیست أولیاء أولئک در سوره احقاف

چهارم آنکه اول مفتوح باشد و دوم مکسور و آن نوزده موضع است

چنانکه شهداء إذ حضر پنجم آنکه اول مفتوح باشد و دوم

مضموم ششم آنکه اول مضموم باشد و دوم مفتوح و آن یازده

موضع است چنانکه السفهاء ألا هفتم آنکه اول مکسور باشد و دوم

مفتوح و آن شانزده موضع است چنانکه من الشهداء أن تضل

هشتم آنکه اول آن مضموم باشد و دوم مکسور و آن بیست

و سه موضع است چنانکه یشاء إلی و همزه اول مکسور و دوم مضموم

در قرآن نیامده است و آنچه بیان کردیم در قراءات اکثر ائمه است

آنکس که خلاف کرده باشد از کتب قراءات معلوم گردد و همچنین

مثل أنبئهم وجئناهم دفء فيه هدى وجاوزه هو

فظلوه هنيئا وهيمن لنسمع عنك لا أصنع عمل

وَدَعْ عَلَيْكُمْ بِجَمْعِ عِظَامِهِ وهمچنين لَا أَبْرَحُ حَتَّى
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ وهمچنين أَبْنَاؤُهُمْ وَأَنْبِئْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
نَبِّئْ عِبَادِي وَدَعْ أَذَاهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ لَنْ نَبْرَحَ
عَلَيْهِ عَاكِفِينَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا وَأَنْ تَنْكِحُوهَا خَالِصَةً
فَاصْفَحْ عَنْهُمْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ فَاصْبَحَ هَشِيمًا يَا أَبْرَحُ أَهْبِطْ
سَبِّحْهُ وَابْلَعْهُ عَنْهُ غَافِلُونَ أَنْشَأْنَاهُ خَلَقْنَا أُخْرَ
وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ازين جمله دهر حيه
باين ماند محافظت در رعايت مخرج وصفات حروف فرد
نگذارد تا که اندر وقت کردن ها شود چون ها اسكت
وقف بر ها ضمير الغنه ساكن مى‌گذارد بيان مى‌کند که تا زيا
متحرکه در حالت وقف کردن ها شود چنانکه بَرْحَمَهُ وَمَغْفِرَةٌ
وَلَسَاقَةٌ وَالْقَارِعَةُ و مانند آن وهمچنين ها استراحت
که ادا ها در وقف ها بکسر تر کوند چنانکه لَمْ يَتَسَنَّهْ وَكِتَابِيَهْ
وَمَالِيَهْ وَسُلْطَانِيَهْ وَمَاهِيَهْ و های ضمیر که بعد از آن ساکن
واقع شود چنانکه بِهِ وغيره وعَلَيْهِ وَلَدَيْهِ وبِعِلْمِهِ وَلَدَيْهِ حال ازان وقف

واسمع

کنی اخفا نباید کردن تا خلل نپذیرد والله اعلم

عین ساکن هیچو عینی در میان فتحتین

در بابها وعین وجا شد در قرار

بیان میکند که عین ساکن در بعضی جا مشکلست یعلمون ومعلومات

ویعلی که نا قبل وباجد باشد چنانکه جعل وفعل ومعها ومعک

فنعما یبطرون المطهرین رحمهن فهم بوجهه ویکرههن

ویهدیت وجاها تلهی وعین شد چنانک فعال

یدعون دعا یدع الیتیم وجا شد مثل لم واتوخره

قال الفتان عین اگر با حرف استعلا وگر با شفتبود

قاف وکاف وعکس ازامی باید اشتهار میکوید

که هرجا که عینی با حروف استعلا بهم رسند یا باشین وفا

ازمی گفتنان غافل نباید بود تا خلل بان راه نیابد چنانکه

لاتزغ قلوبنا غیر المغضوب غضبان اسفا

غطاءک فقل صغت یغشی اغشیت للغشی

فاستغفر ومن یغفر فاغفر لنا واکثر عوام دمین

و در موضع عین را بجای عوض میکنند و همچنین قاف با کاف و کاف
در تلفظ مشکلست رعایت آن واجبست چنانکه خَلَقَكُم و رَزَقَكُم
صَدَقَكُم يُنفِقُ كَيفَ خَلَقَ كُلَّ شَيءٍ كَذٰلِكَ قالَ يُعجِبُكَ
قَولُهُ اِن يَقُلِ الْكافِرُ بِهِ جَنّاتٍ كُلَّتَ و سبب دشواری آنست
که ابو عمرو ادغام میکند کاف ساکن جیم ساکن باشد و یا دیگر
اجتماع یا بهر صورت که هست یکدیگر و آن جمله که رعایت
آن واجب و لازم است کاف ساکن است چنانکه وَلا تَستَكبِر فاستكبر
و اگر و اکثر عوام ملتبس میکر دانند بکافی در زبان فارسی است
چنانکه گوی کاف کاف گوی همچنین جیم ساکن در جوار حرف
مشکلست در جوار تا چنانکه فاجتنبوه و در جوار دال چنانکه اَجْدَر
و در جوار ذال چنانکه مجذوذ و در جوار را چنانکه اخرجهم و در جوار
سین چنانکه رجس و در جوار لام چنانکه یجعل سمین و در جوار
نا چنانکه و جهی و همچنین شد و چنانکه اَلَم و الحسنی و
اباک بکو احتیاط باید کردن با مخرج جیم چنانکه مختلط نشود ازرا بی

یا از حروف رخوه است و جیم از حروف شدیده و هر دو را یک
مخرج چند و چون یا ساکن باشد و شود ملحق بجیم نزدیک شود و همچنین
اجتماع یا این را می قصد باید کرد و آن بر چهار نوع می آید اول
آنکه اول ساکن باشد و ما قبل او از مفتوح و دوم متحرک چنانکه
فِي يُوسُفَ وَاللَّائِي يَئِسْنَ الَّذِي يُوَسْوِسُ در این موضع
اشباع حرکت یا زایل کنند و تمکین گویند و هم از این قبیل است
یای که بعد از های کنایه واقع شود چنانکه لقومه یا قوم و در این موضع
باتفاق ادغام نیست دوم آنست که اول متحرک باشد و دوم ساکن
چنانکه يُحْيِي وَاسْتَحْيِي وَالْحَيْيِينَ وَاحْيَيْنَا و سیوم آنست
که هر دو متحرک باشد فَلَنُحْيِيَنَّهُ وَإِنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى و من
خِزْيِ يَوْمَئِذٍ چهارم آنست که اول ساکن باشد و دوم متحرک
چنانکه إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ وَالْغَنِيُّ يُرِيدُونَ وَالنَّبِيِّينَ يَقُولُونَ
لِأَيِّ يَوْمٍ در جمیع حالات رعایت کنند

یای نخست وجی که بعد از کسره باشد عکس آن
یای مکسوری که بعد از فتحه جز یا مگو مدار
در مثال با همینها حکم واو از عی ولی
یای ساکن واو پس ساکن قبل آن مع میشمار

بیان مسکنه که یاء مفتوح که ما قبل او کسره باشد چنانکه لاشِیَةَ رَدِیَّةٌ مُسَلَّمَةٌ وَالنَّاشِیَةُ وَمَاهِیَهْ وَحَامِیَةً را وَمِنِّی بدان دقت اره که فتح یا بخوانند وَنَبِیًّا مَادِحًا وَنُجِیِّ لِلْمُلْکِ صَبِیًّا حتما بجای او رد با بعد از کسره یای دیگر زیادت نشود بلکه آن کسره بمقدار کسره بیش نباشد که در زنه و صده و مانند گفته شود و عکس آن یاء مکسور باشد و ما قبل او فتحه چنانکه یَا صَاحِبَیِ السِّجْنِ فَإِمَّا تَرَیِنَّ حرف فی النَّهَارِ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ واجب است تبیین حرکت یا از میان آن

بیان صحیح بیانی یا ان صحیح یاء و تبیین مراد روشن گردانست و همچنین یا ساکن که بعد از و همزه باشد یا دال یا ها یا عین بگو

نیکو احتیاط بپذیرد و نباید از مخرج خود غنت شود چنانکه شنی و

بنی آدم و پنهان و بنیان و دنیا و عیش و حم عسق و الیسع و ندیه و امثال

الله الیسع و مانند آن پس حکم داوری قیاس بازی باید کردن نه غنی

هر بیانی که از برای آن گفته شد در واو نیز همان می باید از آنجا

که بیان باشد در و مهزه و شد چنانکه او آب او اد عد و قوه مجتمع

و این بر چهار نوع است که در تلفظ دشوار است یکی آنست که ساکن باشد

و دوم متحرک ماقبل او ساکن جنت او چنانک اسم داود صابر دا

ورا تشود و نشوانه و همچنین واوی که بعد از ها الف باشد ملحق میشود چنانک

فاستجاب له و هو چنانکه درین موضع ادغام روا نیست از برای

آنکه واو درین نوع مشابهتی و زیادتی در پس همچنان الف

را ادغام نکنند آنچه مشابه اوست هم ادغام نکنند الا آنکه

قبل او فتح او باشد باتفاق ادغام چنانک آوو ضرو اعفوا و قالوا

و چون ادغام کنند ثقل برخیزد از برای آنکه ادغام از برای خفت است

دوم آنست که اول متحرک باشد دوم ساکن چنانک ساد و دری

دون

و پایین رود و او در از بلو و ابان آن قسم است که مردود و مهجور شد
درین موضع در مصحف امام یک واو نوشته شده است سیوم آنست
که هر دو متحرک باشند چنانک داوُد و وُجُوه و در وضع الکتاب
خذ العفو وأمُر الاهل وللألئة کم توارت آنست که ادغام
میکنند چهارم آنست که اول مشدد و دوم متحرک چنانک بالغدو و الاصال
دو حکم پایان رود که ما قبل مفتوح و ما قبل او کسره در حکم واویست
که مفتوح شد و ما قبل او ضمه چنانکه قل هو اتات هو انه
و در ضمه افراط باید کرد تا بعد از ضمه افروده نشود و واوی دیگر زیادت
نشود در حق ضمه که زده شود نه زیادت و نقصان و عکس آن نیز در حق مضموم
باشد و ما قبل او فتحه چنانک اشتروا الضلالة ولا تنسوا الفضل
فتمنوا الموت واجب بود اشباع حرکت ضمه و تبیین آن نیز زنند و اما
واوی ساکن که بعد از و دو فا آن جمع بود واجب بود توضیح و تبیین آن
چنانکه من بلاد المودة و خلقوا لی و راوایه هزوا او توبی
و راوده ولو ردوها ادعی طوعا و ابن حمزه در آن فستن اما بث فهه

از لغزا ایستاد و حلوق بخود ما بهتر نه آن ایستادی که استادی
برخود بسته باشد و استعداد انسی را که بدان استعداد بدرجه کمال می
توانستی رسید باطل و ضایع میگردانند زهی حسرت و تاسف که باشد
ایشان را　　شین و سین و شین و جیم و شین و تا و شین و یا
ضاد را تو با حروف منقوطه شرط باید دار

بیان مسکت که شین در جوار چند حرف تعذری دارد در جوار شین
چنانکه ذی العرش سبیلا و در جوار جیم چنانکه شجر بینهم و در جوار تا چنانکه
تنشر ترث و اشتاتا و در جوار یا چنانکه شیء و ضاد با هفت حرف
مشکلست ضاد با ضاد چنانکه یغضضن و اغضض من صوتک
و ضاد با طا چنانکه من مضغة و با تا چنانکه فمن اضطر الاما
اضطررتم و با شین چنانکه لبعض شانهم و با نا چنانکه وقلنا
و با جیم چنانکه ولنخفض جناحک و با ظا چنانکه یعض الظالم
انقض ظهرک واجب است رعایت این حروف کردن و تکرار کردن و
مداومت و ریاضت زبان تا فضل بدو راه بیابد

بدو بنگر بحروف حلق تغلظ بحیین

سین چو افتد با حروف ط ر ح ب ت درکنار

بیان میکند که سین در جوار شش حروف عسیر است در جوار جا چنانکه

اصحاب الجنه و در جوار دال چنانکه اصدق تصدقون

صدق عنها و در جوار تا چنانکه حرصتم و در جوار عین چنانکه

ولتصنع و در جوار لام ان تصل سیصلی و در جوار ها چنانکه

واصطبر رعایت آن از جمله واجبات است و همچنین سین در جوار شش

حرف دشوار است سین با تا چنانکه و ما یسطرون فما استطاعوا

و بسطت واقسطوا و تسطر سحت و با را مفخمه چنانکه

اسری اسرائیل و با زا چنانکه و اذا النفوس زوجت و با جیم

چنانکه المسجد الحرام والبحر المسجور و با شین چنانکه الرأس شیبا

و با تا چنانکه نستعین مستور الکستین در این مواضع احتیاط

کامل بجای باید آورد و صفیر صاد و سین نگاه دارد

طا بجنب تا و شین بس دال و تا با ذو بقی

با صغیر و شخص سرنا و ها کننده تمامیا

بیان میکنند که ظا در جوار با و شین مشکلست اگر مقدمست
و گر موخر چنانک احطت و بسطت و در جوار اینها ادغام است
بالاتفاق اما چنانکه باید که اطباق طا و جهر وی باقی باشد و تفشی
تا و همس وی باقی باشد از برای آنکه طا و تا در مخرج مقارنت دارد و
در صفت مخالفت و همچنین بسطتم و شفاه و شطر المسجد
الحرام و دال و تا در جوار چند حرف در تلفظ دشواریی دارد
با حروف ذلقی که آن ظا و ثا و ذال و با حروف صفیر که آن صاد و زا
و سین است و با جیم و شین و تا و ضاد مثال دال با این حروف
که ذکر رفت یرید ظلما یرید ثواب من بعد ذلک فی المهد
صبیا یکاد زیتها یکاد سنا برقه شهد شاهد دار الخلد
جزاء المساجد تلک من بعد ضراء پس واجب است تبیین دال
با این حروف اگر ظاهر میکند و ازین جاست که ابو عمرو ادغام
میکند تا آن ثقل مرتفع شود و مثال تا با این حروف بالملائکة
ظالمی بالبینات ثم والذاریات ذروا فالمغیرات
صبحا فالزاجرات زجرا الصالحات سندخلهم

بازجه

بارجعه شهدك الصالحات جناح الراجفة تبعتهما

والعاديات ضبحا الملائكة طيبين مجموع یازده حرف باشد

وابو عمرو تا را درین حروف ادغام میکند پس محافظت درین حروف

تقصیر نباید کرد اگر ادغام کند و اگر اظهار والله اعلم بالصواب

تا رساکن دال ساکن نزد اکثر از حروف

را نزدیک چو لاست بالفت جد آشکار

بدانکه تا رساکن با حروف هجا سه حالت دارد یا ادغام است

باتفاق و آن در سه حرف است در تا و دال و طا چنانکه ربحت

تجارتهم اجيبت دعوتكما وددت طائفة ودیگر آن در

ادغام بباید یا در آن اختلافست و آن در شش حرفست ظ ث

ص س ز ج چنانکه كانت ظالمة نضجت جلودهم كذبت

ثمود حصرت صدورهم انزلت سورة خبت زدناهم

ابو عمرو ادغام میکند و دیگران اظهار میکنند و در باقی اظهار است

باتفاق و همچنین دال ساکن را با حروف هجا سه حالت دارد

یا ادغام است باتفاق یا اظهار است باتفاق یا مختلف فیه است
انچه ادغام است باتفاق در دو حرفست در دال و در تا خواه که در یک
باشد و خواه که در دو کلمه چنانکه قَدْ دَخَلُوا قَدْ تَبَیَّنَ اَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّٰه
وَاِنْ عُدْتُمْ لَقَدْ كِدْتَّ و انچه خود گفته شود و انکه مختلف فیه است
در هشت حرفست و آن اینست ش ذ ت ص ز ض ظ ج چنانکه
قَدْ شَغَفَهَا وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ و
لَقَدْ زَيَّنَّا فَقَدْ ضَلَّ لَقَدْ ظَلَمَكَ قَدْ جَاءَكُمْ و در دو
حروف اظهار است چنانکه مَنْ اَدْبَرَ فَقُلْ يَا بَلْ خَلَتْ مُدْخَلًا
اَدْخِلْ لَتَدْخُلُنَّ فَقَدْ خَابَ لَقَدْ رَاَى قَدْ رَدَّ
اَدْرٰيكَ بَلْ عَوَا قُلْ اُدْعُوا فَقَدْ فَازَ لَقَدْ لَقِيْنَا
اَدْلٰى دَلْوَهُ اِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ اَعْتَدْنَا وَدْ يُدْنُوا ب
و در كهيعص ذكر خلافست پس وجه اظهار دال
نیز در حروف واجب که اظهار میکنند انچنانک دال متحرک شود
مضطرب بنک قلقله دال اداء بود در حال خود ساکن باشد

وازضهات ل دوی حرفی ناقص نشود   لام هل بل با سضز
طظن تث نیکو بدان   دال اذ با صد سترج این گردست کرار
لام هل را لام بل را همچنین حالت است یا ادغام است یا اتفاق
یا اظهار است باتفاق یا مختلف فیه است پس لام بل در لام بل
مدغم میشود چنانکه بل لنا و لام هل در قرآن نیافتیم و اما لام
بل مدغم میشود در لام و در را چنانکه بل لا تکرمون و در را چنانکه بل رفعه
و لام قل همچنین حکم دارد و در را و لام ادغام میشود در لام چنانکه
قل لئن اجتمعت و در را چنانکه قل رب و دیگران بجای خود
بیاید اما آنچه مختلف فیه است درین هشت حرف چنانکه سضز
طظن تث چنانکه بل سولت بل ضلوا بل زین بل طبع الله بل ظننتم
قل بل نتبعکم بل نعم بل ثوب و در بواقی اظهار است و هم ازین
قبیل است جعلنا و انزلنا و قلنا و ظللنا و زینا و قلتم و قلتم
جعلتم واصحاب الجنه و بل جا و غلظه و در یفعل ذلک خلاف است
و آنکه اظهار میکنند چنانکه لام ساکن باشد که از مخرج ادا شود و محل

فاحش بود و معنی متغیر شود و نه لام در نون مدغم شود بلکه
بلام تلفظ کنند از مخرج خود وانکه بدیگر حرف تازند کنند بی حرکت
واضطراب وازعاج و قلقله چنانکه تی دو حرف بجای گزارده
شود اما دال اذ همچنین در دو حرف مدغمست باتفاق در دال و تا
چنانکه اذ ذهب و اذ ظلموا و ذکر آن خود بیاید و در شش حرف
خلافست و آن اینست سه ستزج چنانکه و اذ صرفنا اذ دخلوا
اذ سمعوا اذ تبرأ اذ زین اذ جاءکم

فا و تا اظهار میدان ذال را در ستخ خلاف

تا بنزدیک سخن شندت در کلام کردگار

بیان میکند که فا بنزد تا اظهار است چنانکه او نعفت و در صاد
و سین و تا خلافست چنانکه ما اتخذ صاحبة فاتخذ
شیرا ابو عمرو ادغام میکند و عدت و نبذتها اتخذتم
اخذتم و هر چه ازین لفظ باشد اگر ادغام کنند و اگر اظهار حق حرف
بجای آورد و اما تا بنزد پنج حرف خلافست و ورثت سلیمان

حیث سکنتم حدیث ضیف حیث شئتم ثلث شعب بل نمت
ذلک حیث تومرون وهم بها دین شئتم هاولبثت ولبثتم

اگر درین مواضع ادغام کند بتبین حروف بجای آرد
اجتماع قرب مخرج بسبب مثال مشکلست

زین سبب بو عمرو را ادغام باشد استوار

بدانکه اجتماع مثلین واجتماع قرب مخرج در قرآن بسیارست ومحافظت
ورعایت آن واجبست تا خللی بمخارج وصفات در راه نیابد
واز غایت ثقل ودشواری آنست که ابو عمرو در آن ادغام میکنند
بر قاعده وشواید آن که ذکر آن اینجا متعذر است و در کتاب
المورد النعم فی قراءة ابی عمرو بیان ادغام به سبع قرا کرده شده است
بیان میشود چون اکثر ائمه را اظهار است رعایت ومحافظت
آن واجب بود واز متقاربین ومثلین وآنچه مشکلست حروف
شفویست چون در جوار یکدیگر افتند نحو فاخاف کیف
فعل فاختلف فیه کیف فضلنا فنفی رحمة الله

با و با چنانکه لذهب بسمعهم والکتاب بکل و العذاب بالمغفرة

صبغنا الما . فتبا میم و میم چنانکه یحکم بما یرید علیهم بابن ام

ممن معک واو وا و چنانکه الا هو واعرض و هو ونهم العفوا ام

اوو ونفس وا فا و با چنانکه فبما رحمة فا و میم فمن خاف

فی رحمت فا و و و چنانکه افواههم اونحا فو نی با و نا لا ریب فیه

یغلب فسوف با و میم یعذب من یشا من جا فهم تشرون

با و وا و چنانکه توانا مبوا دارا نوار میم و نا مفتحة المفتون

میم و با چنانکه یکلمهم بلیثهم مبارکة مبرموت

میم وا و موازنیه من علا وا و تا چنانکه و من ادنی

والموفون یونی لیوفوا ولیطوفوا وا و با چنانک

وبا و یغضب وا و ازهادا و میم چنانکه او ما یکن متبا

و من درین جمله موافع محافظت و تبیین واجب داند در بیان

نون ساکن و تنوین و احکام ایشان

نون ساکن هست همچو   نون بعد از وگر با بود

بخوانی همچو من بعد او بدل دد میم

بدانکه دانستن احکام نون ساکن و تنوین از جمله مهمات است و بسیاری
فواید در ضمن او مندرج است و هیچ قاری مستغنی نیست از دانستن
آن پس مدانکه نون ساکن هم در اسما باشد و هم در افعال و هم
در حروف و درمیان کلمه و در آخر کلمه باشد اما تنوین خاص است
با سما و در آخر کلمه باشد و چون این دانسته شد بدانکه بعد از
نون ساکن و تنوین الف هرگز واقع نشود از برای آنکه ما گفته ایم که الف
آنست که ساکن باشد و ما قبل او فتحه مشبعه چنانکه با تا چون الف خارج
شد بیست و هشت حرف بماند نون ساکن و تنوین را در جوار این
حروف چهار حالت است یا ادغام است یا اظهار است یا اخفا
یا قلب و سبب ادغام قرب مخرجست و نون ساکن با هر حرفی
که قرب مخرج دارد ادغام میشود و با هر حرفی که بعد مخرج دارد
اظهار میشود و با هر حرفی نه قریب است و نه بعید اخفا میشود و اخفا
حالتی است میان ادغام و اظهار و چون این دانسته شد
بدانکه هر حرفی که قریب تر باشد ادغام او کاملتر بود و هر حرفی

که از مخرج او دور تر باشد اظهار او زیادت تر باشد

پس نون ساکن و نون تنوین با پنج حرف قریب مخرج دارد و نون

خود مثل و ست شش حرف باشد و مجموع آن یرملون است

درین حرف شش کار ادغام واقع میشود دیگر آن باید با شش

حرف بعید مخرج دارد که آن حروف حلق است پس نزد حروف

حلق اظهار باشد و آن نیز باید دو با حرف قلب است ازین بیست

و هشت حرف که مانده بود سیزده حرف خارج شد پانزده

حرف دیگر باقی ماند که نه بعید است و نه قریب نزد آن با اخفا حاجت

اما سبب آنکه نون ساکن و تنوین نزد قلب میشود میم آنست

که میم حرفی است متوسط میان نون و با موافق است با با در مخرج

و موافق است با نون در غنه بصورت نون ساکن و تنوین

در جوار با میم بدل میشود و آن در وسط کلمه و در آخر کلمه باشد

چنانکه اَنْبِئْهُم اَنْ بُورِکَ هَنِیئًا مَرِیئًا و آنچه برین مثال باشد

برین قیاس والله اعلم حروف حلقی جدا از مظهر شود

بود

چون من خلق: من اتی منها ومن عل والعم من حکیم
یرملون بغنه شود چون من وراهی من یری
من رسول من لدنا من مکان من غسیم
میم ونون با غنه باشد لام ورا بی غنه دان:
واو ویا با غنه باشد جز خلف را آن علیهم
غنه نون ومیم بیش از غنه واو ویاست اندکی بیان میکنند که نون ساکن
وتنوین با حروف حلق ظاهر میشوند واظهار یعنی روشن گردانیدن
نون ساکن وتنوین است در بیان حروف حلقی کرده شده است
در مخارج حروف پس مثال همزه در وسط کلمه تنوین ونون ساکن
بعد از همزه در یک کلمه در قرآن بجز این یک لفظ نیست وینئون
بقراءة ابی بکر وابن عامر ومثال آن در دو کلمه من آمن ومثال
تنوین علیك الیم ومثال ها منهم من هاجر خرف هار ومثال
عین انعمت من عمل حقیق علی ومثال حا وانحر
ومن حاد الله نار حامیة ومثال غین فسینغضون من غل ماء غیر

مثال خا والمنخنقة من خزی یومئذ خاشعة و بیان کردیم که حروف
حلق از مخرج نون دور اند و اقصی سبب اظهار بعد مخرج
بعد و قرب نزدیک اظهار میکند لی افزا از برای آنکه افتد از نزدیک
باشد که ساکن را متحرک کرده اند و ساکن را متحرک کردن لیکو
خفت نیستند و ادغام آنست که نون ساکن و تنوین در لام و
را ادغام میشود باتفاق و موجب ادغام طلب خفت است و بیان
کردیم که ... و نون ... چون قرب مخرج حاصل آمد
ادغام ... غنه نون و تنوین محض را در لام شد حقیقت
... لاجرم غنه و نون باقی نماند مثال از من ربکم
غفورا رحیما و مثال لام من الله هدی للمتقین و در میم
و نون ادغام میشود با غنه باتفاق پس ادغام نون ساکن و
تنوین در نون بسبب مماثلت است و در میم بسبب آنکه هر دو
غنوی اند باتفاق و چون مدغم و مدغم فیه هر دو غنوی باشند
بضرورت غنه باقی ماند و غنه آن توان دانست که چون بینی را بگیری

حروف غنه توان گفت و دیگر حروف نتوان ازین سبب است

که اگر که زکام باشد حروف غنه نتوان گفتن و مثال میم من ماء

رسا سنکم و مثال نون من نور خلقنا نعیت و در واو و یا

ادغام میشود با غنه ادغام ناقص که اگر ادغام محض بودی غنه

باقی نبودی و نزد خلف که راوی حمزه است ادغام محض است

بی غنه پس آنکس که ادغام با غنه میکند بطریق مجاز ادغام میکند

و بتحقیق اخفا باشد و با تشدید تمام نباشد مثال واو من

ورائی هدیً و بشریً و مثال یا من یعمل یومئذ یصدعو

و اما نونی که در طسم و یس و ن والقلم است در ادغام

آن خلافست و بیان آن در کتب مسطور است

و در یک کلمه درآید نون و یا با نون و واو

بی خلاف اظهار میخوانند مگر دو ن عیسم

بیان میکنم که نون ساکن با واو و یا چون در یک کلمه باشد اظهار است

چنانکه الدنیا و صنوان و قنوان و بنیان از برای آنکه المضاعف

نه نشود دیگر اگر ادغام کند صنوان و قنوان و بنیان شود مضاع
دیگر ممکن نه که معلوم شود که آن نون بود یا تضعیف و دیگر آنکه سه حرف
علت در یک کلمه در غایت ثقل باشد   باز دو حرف
دیگر باز نخستین حرفها: نون ساکن نزد آن مخفی شود چون مِن کَرِیمٍ
بیان می‌کنیم که یازده حرف دیگر ماند که نون ساکن و تنوین نزد
آن حروف اخفا می‌شود مع الغنه و آن حروف بیست ت ث ج
د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و آن نیز در یک کلمه باشد
و در دو کلمه باشد از هر یکی سه مثال گفته شود مثال ت
أَنتُم مَن تَابَ جَنَّاتٍ تَجرِي و مثال ث الحِنثِ
العَظِيمِ مَن ثَقُلَت صَبًّا ثُمَّ و مثال جیم يُنجِي مَن جَاءَ
عَسًا فَاخِرًا و مثال دال أَندَادًا مِن دَافِقٍ وَكَأسًا
دِهَاقًا و مثال ذ وَأَنذِر مِن ذَلِكَ حَلِيمٌ ذَلِكَ
و مثال ز مَن زَكَّاهَا مُنزَلًا مُبَارَكَةٍ زَيتُونَةٍ
و مثال س مِنسَأَتَهُ وَلَئِن سَأَلتَهُم رِجَالًا سِلمًا

و مثال

ومثال ش انشأ من شجرةٍ صبّارٍ شاکرٍ ومثال ص من تحضّ من
صَلْصالٍ ريحًا صرصرًا ومثال ض منضود من ضرّ
مسفرةٌ ضاحكة ومثال ط فانطلقوا ان طائفتان
صعيدًا طيّبًا ومثال ظ انظر ان ظننّا ظلًّا ظلالًا ومثال
ف انفسهم وان فاتكم بائنتهم ومثال ق يتّقون
من قرارٍ على ابائنا قربانًا ومثال ك كاف سكم ان كنتم كاسًا
کان پس باید که قاری انجا که اظهار است اظهار کند برفق و آسان
در آیات نه آنکه متحرک گرداند یا رو سکته کند و انجا که ادغام است
ادغام کند نه افراط و تفریط بحسب آنکه بیان کرده شد و با قلب کند
بمیم نه آنکه سکته کند یا بار امشه گرداند و همچنین در اخفا سکته
نکند و از حد در نگذراند و در جمیع حالات مستحضر باشد و این مقدار
کفایت است آنکس را که اورا در یک و در آیه است و این جمله از لفظ استاد
اخذ باید کرد که خذ العلم من افواه الرجال و از نخبه جهال
بیان کنند نه نقل و دلیل استاد اعتبار نباید کرد والحمد لله

علی ما یمتی من هذا العلم الجلیل در بیان آنچه ائمه را اتفاقست

از مثلین — اول مثلین اگر ساکن بود ادغام کن

در یک کلمه دیگر در دو کلمه بجز مدی قدیم

مالیه را حال وصلش بر دو وجهین آمده است

لیکن اول ادغام آن کان هم پس لکنت مستقیم

بیان مثلین که هر گاه دو حرف مثلین بهم رسند در یک کلمه اول

ساکن بود دوم متحرک بی شبهه اول را در دوم ادغام میکنند در یک کلمه

چنانکه ضَرًّا وعَلِیًّا ومن یُدْرِککُّم و در دو کلمه چنانکه وَلَا یَغْتَب

بَعْضُکُم فَلَا یُسْرِف فِی الْقَتْلِ فَلَا یَخَلُوا اذْ ذَهَبَ

هَل لَّنَا بَل لَّا تُکْرِمُونَ رَبِحَت تِّجَارَتُهُم اما اگر ساکن حرف

مد باشد یعنی واوی یا یائی که ما قبلش حرکت ایشان نباشد

ادغام نکنند چنانکه قَالُوا وَاَقْبَلُوا الَّذِی یُوَسْوِسُ

اصْبِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰه فِی یَوْمَیْنِ و دو او

خود با هم بیفتد و اگر حرکت ما قبل ایشان اخت ایشان

نباشد

نباشد ادغام کنند عَفَوا وقالوا اوّ و ونصر دا ودر الحاقه

مالیه هلک سه در حال وصل خلاف است بعضی ادغام نظر بر شلین

و بعضی ادغام نکنند نظر بر انکه ها از ابل است و او را ها وقف

و ها سکت و ها استراحت گویند چنانکه بلش از بن یاد کردیم

واولی دوقف است یا سکته در بیان لحنه ائمه را ادغام است

در متقاربین باتفاق گر یک کلمه دو حرف از مخرج با هم رسند

اولین ساکن بود ادغام مکن تو مستقیم بیان میکند که اگر دو حرف

از یک مخرج پهلوی یکدیگر افتند در یک کلمه و ان کمی اولین ساکن باشد

و دوم متحرک نزد قراء ادغام میکنند بی خوف چنانکه بسطت

و فرطت و احطت و وعدتم و حصدتم نخلقکم و بعضی

روایت کرده اند از حفص الم نخلقکم و این نیست و اما در لبثت

ولبثتم و اورثتموها وعدت و بندتها واتخذتم و اخذتم قراء

خلاف است از برای انکه تا و ثا و دال اگر چه قرب مخرج دارند اما یک

مخرج نیستند و ذال و ثا و ذال نعلی و طا و تا و دال از سر زبان است و تا و فی

کاف مردو لهوی از پیش طا را در تا و دال و را در تا ادغام توان کرد
و قاف در کاف ادغام توان کرد باتفاق   لام الف ادغم
شود در حروف منقطه   همچنین در سین و زا و شین لثنه کرد و جیم
یعنی الف و لام تعریف را در چهارده حرف ادغام میشود باتفاق در
حروف اطباق که آن صاد و ضاد و طا و ظاست و در حروف
و در حروف زا و شین معجمه و مهمل و در حروف لثنه چنانکه الصالین
الصابرین القانعین القائلین الدار الراکعون الساجدون
الداعون الزاینه الشهر اللطیف الراب النور الثواب
اگرچه این حروف از یک مخرج نیستند اما از برای کثرت استعمال
درین حروف که دارند با لام ادغام میکنند و در حروف
لهوی و حلقی و جیم و یا ادغام میکنند از برای آنکه بغایت
بعیداند و در حروف شفوی و همچنین در سیان ادغام دال و ذال
قد و تا را دیث و لام هل و قل والله اعلم
ذال در ظا دال در تا جمله ادغام میکنند   همچو تا در



در دال و در طا ادغام و در را ای بهیم ؛ بیان میکند در دو بیت

از دو حرف ادغام میکنند در دالی که مثل اوست و آن اینست

ادغام مثلین مفهوم شد و در طا جائی که از ظلمتم و دال قد

همچنین در دالی که مثل اوست ادغام کنند و در تا جائی که قد تبین

و تا ثابت است ساکنه همچنین در تا که مثل اوست و در دو حرف

دیگر در دال و در طا جائی که اجیبت دعوتکما و قالت طائفة

و همچنین ادغام مثل در لام که مثل اوست و در را جائی که بل ربکم

و قل رب کرد لفظ بل ران بروایت حفص که در لفظ بل ران سکته

یسیره کنند تا بنا بر مبالغه ملتبس نشود که آن فعال است و سکته اندک

وقفکی باشد یعنی نه وقف و نه وصل میان وقف و وصل یعنی نفس

زدن در بیان اظهار میم ساکن چون بعد از وی واو و یا فا بود

واو یا فائی که بعد از میم ساکن آید دنسته بهر هر یک

انفتاح بیت همی کن ای سلیم ؛ بیان میکند که هر جا که میم

ساکن باشد و بعد از وی واو یا فا بود چنانکه علیهم و لا هم

فی طُغیانِهِم یَعمَهونَ عَلَیهِم وَلَا الضّالّین واجب بود اظهار

میم چنانکه بسبب ... از کلمه کرده ... تا مفقود نبود و نادرست آید و

حق میم گزارده شود و چنان باید که میم متحرک نشود و براد بیشکر نکنند

و بعضی میم ساکن را نزد با و فا بپوشند چنانکه وسألتهم نحن

و بعضی اخفا کنند و اخفا درست نیست زیرا که مخرج میم و با

از لبها رفتن و از شکفتن است و مخرج واو و فا از [illegible] است

پس چون تلفظ میم کرده شود عسر و رفت لبها از کلمه دگر باید در

داشت تا واو درست توان گفت و در با چنین نیست

هم مخرج میم است و با درست می توان گفت و [illegible]

و از آن حاصل حاصل نشود و اظهار میم نزد واو و فا آسان و زشت

نزد [illegible] در بیان مدت در بیان واو و ی را چون همزه آید با مشدد و در

قبل واو و ی چون الف و ی باشد که بشکل مد می نامند یعنی هرگاه که الف

بیاید یا واو بعد از ضمه یا یا بعد از کسره و بعد از ایشان

همزه باتفاق قرا مد باید و گفته ام [illegible] بعد از فتحه

که اخت اوست و ضمه اخت واو است و کسره اخت یا است از برای
آنکه فتحه و ضمه و کسره را اشباع کنند یعنی حرکت او را سیر گردانند
الف و واو و یا بدو لاحق شود و آن در یک کلمه باشد و در دو کلمه
چنانکه شاء و جیء و سوء و در ین خلاف نیست مگر در مقدار
مد و در آن باید و در دو کلمه چنانکه یا ایها قوا انفسکم فی اباینا
و در ین مد خلاف نیست ابن کثیر و سوسی مد نمیکنند و قالون
و دوری را دو وجه است و دیگران مد است و اگر آن در یک کلمه
باشد متصل گویند و اگر در دو کلمه باشد منفصل و مد منفصل
کوتاه تر باشد از مد متصل نافع باشد بر دو و همچنین اگر بعد
از الف و واو و لام مشدد باشد مد باید کرد چنانکه و لا الضالین
و لا تحاجونی و مد لازم و مد در قرآن آمده چنانکه یس کهیعص طسم
آمده است آن در یک کلمه نیست و این را الف یا گرفتن لازم مدغم
گویند و اگر ماقبل واو و یا اخت او نباشد چنانکه السوء و للشیء
و همه قرا در حالت وصل قصر است گرو شکه او را در اصل دو وجه
است

مدی مطول مدی متوسط و در حالت وقف هر قرا است سه وجه است

مدی مطول و مدی متوسط و قصر   مد میانه زیرا که التقاء ساکنین

صاد و سین و قاف و کاف و عین و نون و میم و لام

بدانکه حروف تهجی که در فواتح سورها آمده بر دو نوع است یا دو حرفی است

یا سه حرفی اما آنکه دو حرفی است در وی مد نیست چنانکه را طا یا حا بجز اشباع

حرکت اما آنکه سه حرفی است بر دو نوع است یا در وی دو حرف متحرکست

و یک ساکن یا که متحرک است و دو ساکن اما آنچه دو متحرک و یک ساکن

بر دو نوع است یا آنست که ما قبل حرف مد از جنس او است یا نه اگر ما قبل

حرف مد از جنس او است در وی مد است و آن هفت حرف است

لام و میم و کاف و صاد و سین و قاف و نون و اگر ما قبل او از جنس

او نیست در وی دو وجه است مد مطول و مد متوسط و آن حین و عین است

و این را التقاء ساکنین لازم غیر مدغم گویند و بعضی گفته اند در لام

الم و لکن در میم طسم و شاد کهیعص ذکر نکرده اند بلکه

که نون ضم در میم ادغام میکنند و این مذهب همه قراست

دوم

بعد

نیز حمزه کرا او اظهار و آنکه دال ص صاد در ذال ادغام میکنند

و سین یس آن والقرآن و نون والقلم در واو ادغام میکنند

دی تملتم باید زیرا که بعد از وی مشدد نیست عمرا در وی تمام شهر باید

و آنکه کمیم الم الله بفتح میخوانند در حال وصل والم احسب اکه

بقراءة ورش نقل حرکت همزه میکنند میم میم متر باید

نظر کن در زوال التقاء ساکنین .

همچو در وقف باسکان بباید ...

چون یوم الدین مثل مسلمون السلام

چون اولوا الالباب و همچو مسلمون و مستقیم

بیان میکند که اگر کلمه وقف کنی باسکان یا باشمام یعنی نه بروم که اگر وقف

بروم کند قصر باید کرد در آن بیاید اگر قبل آخر آن کلمه حرف علة باشد

و ساکن باشد و حرکت ما قبل حرف علت از جنس او بود یعنی اخت او بود

چنانکه الرَّحِیْم و یَوْمِ الدِّیْن و نَسْتَعِیْن و یُوْقِنُوْن و یُؤْمِنُوْن

و مُسْلِمُوْن و الرحمن القرآن و مِنَ الصّاد و از ادراک آن بیسم

دران سه وجه است مدّی مطوّل و وسط و قصر و وجه مدّ
مطوّل حصول التقاء ساکنین است تا حق هر دو حرف گزارده
شود بتمامی و قصر از برای آنکه التقاء ساکنین اینجا عارضی است
چه برای وقف است والعارض لا یعتدّ به و مدّ وسط
از برای مراعاة طرفین و اما اینجا وجه قصر ضعیف است و این را
التقاء ساکنین عارضی گویند و بعضی گفته اند که اگر آخر کلمه همزه
و ما قبل حرف علت فتحه باشد چنانکه شیءٌ و سوءٌ در وقف
قرار سه وجه است طول و وسط و قصر و مدّی مطوّل اینجا
ضعیف است از برای آنکه ما قبل حرف علت اخت او نیست
و ورش را درین جا در حال وقف و وصل دو وجه ثابت است
طول و وسط و لا اگر آخر کلمه همزه نباشد چنانکه للموت خوف
رای العین احدی الحسنیین قصر در وی اولی است
و مدّ در وی ضعیف است از برای آنکه ما قبل حرف علت اخت
او نیست در بیان خلاف مدات در نزد ائمه

مد اطول حمزه را با ورش پس عاصم دان

ابن عامر با علی قالون چون بو عمرو هشام

بیان میکند که از میان همه قراء مد را درازتر از ورش و حمزه نمیکشند
و مقدار مد ایشان چهار الف باشد و ایشان کمتر باشد
از عاصم و مقدار مد او سه الف باشد و از و کمتر ابن عامر و کسایی
میکشند و مقدار مد ایشان دو الف باشد و از ایشان ابو عمرو و قالون
میکشند و مقدار مد ایشان یک الف باشد و مقدار یک
الف چندانی باشد که یکبار بگویی ا و مد از بحر اشباع حرکت باشد
و اینها بطریق تقریب باشد نه بطریق تحقیق و این از طریق مد است تعلق
بتازی خواندن و شتاب بخواندن دارد و چون بتازی خوانند
او درازتر شود و چون بحدر خوانند کوتاه تر شود و حقیقت این سخن
از لفظ استاد تجوید ما به توان اخذ کردن والله اعلم در بیان انواع مد
مدها نزدیک قراء سیزده است در عدد دوم و مثال باشد
مد اول که اعمال شده باشد متصل و منفصل و عدل و فرق

بحث نهم در بیان مدّ ، یا مبالغه لازم و عارض چو یکی گذشت

تمام . بدانکه انواع مدّات نزد بعضی قرّاء شانزده عدد نوع شود و اگرچه

در نظم از برای ضرورت ترتیب نیامد اما اینجا ترتیب میآریم اول

مدّ تمکین و آن در وسط کلمه باشد چنانکه اولئک فی الاکثه الّذی ایتنا

فیما یکن یا شدند آن را از برای آن اورا تمکین گویند که تمکین جای دادن

است یعنی کشیده میشود از برای جای گرفتن و تحقیق این همزه از مخرج

خود بیرون آید و قرار او در مقدار ان خلاف است محقق و مدّرا مقدار

چهار الف میکشند و حادر یعنی شتاب کننده ان بمقدار دو الف میکشند

یکی ازان این الف باشد که پیش از همزه است و یکی از برای همزه دوم

مدّ تنبیه و آن در آخر کلمه باشد در اسما ممدوده چنانکه دعاو ماء و نداء

و بلاء و دو با داو را از برای آن تنبیه میگویند که دافع ان اسمارا ممدوده باشد

کرد و خلاف در مقدار ان همچنانست که در مدّ تمکین سوم

مدّ اصل و آن در آخر افعال باشد چنانکه جاء و شاء و نا و اجمه

بین اینها و را از برای آن مدّ اصل گویند که الف و همزه در اول

اول اینست که همزه است و نزدیک میان همزه و دیگر آنست که همزه اصل

در افعال است و همچنین در اسما و باقی حرفها باشند میان اسما و

مقصوره در اسما ممدوده و خلاف در مقدار این مد چنانست

که در مد مکین چهارم مد فصل و آن را بسط گویند و آن در میان دو کلمه باشد

چنانکه بما انزل قالوا آمنا و فی انفسکم حرف مد در آخر کلمه

باشد و همزه در اول کلمه دیگر واقع و از برای آن مد فصل گویند که

این مد فاصله است میان دو کلمه و بسط گویند که میان دو کلمه گسترده

و خلاف در مقدار این مد چنانست که در مد مکین الا این کمتر باشد

از مد مکین و همزه واصل از برای آنکه اگر کلمه اول را وقف کنی مد زایل شود پس

چون در بعضی احوال مد زایل شود مد کمتر باید و فرق باشد میان او و

میان او که در جمیع احوال باقیست و از برای این سبب است که این کمتر

و سوم آن مد مشبع است تعالی و در وی را دو وجه است چنانکه

بیشتر ازین گفته شد پنجم مد عدل آن است که در وسط کلمه باشد و آن

مد بسبب التقای ساکنین باشد و آن چنان باشد که اول حرف

حرف باشد دوم مد مدغم چنانکه ولا الضالین و دابة والصاخة
ومثلها أتحاجّونّی لتحاجّونّی وتأمرونّی مثالها در قرآن بسیار
است و این مد را ازبرای آن مد عدل گویند که عدل برابر کردن است یعنی
برابر است با حرکت یعنی چون حرف ساکن گشت و حرف دوم
که بود از جنس ساکن و جمع میان دو ساکن نمیتوان کرد مدی
که میان هر دو در آرند تا قائم مقام حرکت باشد و خلاف در مقدار آن
همچنانست که گفتیم ششم مد فرق چنانکه ءآلله ءآلذکرین
ءآلآن و این مد را ازبرای آن مد فرق گویند که فرق میکند میان استفهام
و خبر و آن چنانست که همزه استفهام در سر الف لام تعریف آمده
است و الف و لام تعریف در وصل ساقط میشود پس
اگر نگفته همزه استفهام بهمزه خبر مشتبه شود پس میان همزه
استفهام و لام تعریف در آورده تا فرق شود میان همزه استفهام
و همزه خبر و مقدار این مد یک الف است باجماع از برای آنکه فرق
باین مقدار حاصل میشود و حاجت زیادت نیست اما اگر بعد از
حرف مد مشددی باشد الف دیگر برآن زیادت شود از برای

تحقیق حرف مشدد بمقدار دو الف میشود و مد متصل لازم و آن در حروف
تهجی است که در اوایل سورتهاست چنانکه پیش ازین بیان کرده شد
و مد لازم آن مد منحصر است که بعلتی [illegible] ازین رو لازم گویند که دایم لازم
داشته میشود و عارض آن مدیست که در وقف باسکان بیان کرده شد
چنانکه نستعین و در نعبد [illegible] و در باشد طول و توسط و قصر
و طول و توسط و قصر با اشمام و قصر بروم و خلاف در مقدار این مد است
که مقدار مد [illegible] چنانکه ذکر رفت و این را از برای آن مد عارض گویند
که او بسبب وقف عارض شده است و در حال وصل ساقط میشود
نهم مد حجز چنانکه ءانذرتهم ءانت و او را از برای آن مد حجز گویند
که حجز باز داشتن است میان همزتین و عرب جمع میان همزتین ثقیل
میدارد پس الف میان دو همزه در می آرند تا حاجزی باشد میان دو
همزه و مقدار این مد یک الف است بمذهب آنکسی که همزه ثانیه را بتحقیق خواند
یا بتسهیل و حجز بمقدار یک الف حاصل میشود و زیادت حاجت نیست
و این مد در مذهب قالون و ابو عمرو و هشام است و [illegible]

دهم مد دوم چنانکه لا تسئلن عنهم انتم هانتم بمذهب ورش بر درست
بدل همزه مقدار مد او یک الف است از برای آنکه مذهب او آنست که همزه دوم
را بدل میکند واو در میان دو همزه الف در نمی آرد چنانکه قالون
و ابو عمرو و هشام پس مقدار مد فرق و مد دوم کی باشنده آن کس
که بتحقیق خواند بحسب تحقیق او دراز باشد و آنکس که بتخفیف خواند بحسب
خفت او کوتاه تر باشد یازدهم مد مبدل از همزه چنانکه
آدم و آمن و الآخرة و اوتی و ایتانا و ایمانا ... واو را از
برای آن مبدل گویند که بدل است از همزه که آن فا فعل است
و عرب ثقل میدارد همزه ساکنه بعد از متحرک که پس همزه را بجنس
حرکت ما قبل بدل میکنند و مقدار این مد یک الف است که آن اشباع
حرکت است و اشباع سیر کردنست پس فرق نباشد میان
این مد و میان مد قال و کان مگر بمذهب ورش که او را درین مد
سه وجه است طول و وسط و قصر چنانکه بیان کردیم پیش از این
پس مد او زیاده باشد از مد اشباع دوازدهم مد مشبه مبدل
و این مد نیز در مذهب ورش است الا او مشبه بدل است از همزه

مانند مبدلست و این در وسط کلمه باشد چنانکه النبیئین

ومتکئین ومستهزؤن وسوآتهما وحآق ویلوق

بگر ما فتیس همزه ساکن باشد صحیح چنانکه فی آنّا مسئولا که

مدّی نشده چنانکه در کتب مسطورست سیزدهم امتحان و این

نیز در مذهب ورش است آنکه واو یا ساکن باشد

وما قبل ایشان مفتوح باشد وما بعد ایشان همزه چنانکه شیٔ والسّوٓء

وامانند آن مگر در واو سوآتهما که او را در آن دو وجه است

بر قیاس قاعده او در که ازبرای آنکه دو مد جمع نشود زیرا که در مد

او در همزه سوآتهما است ولا او را در موئلا و در الموءدة

مقررست بر خلاف قاعده او ازبرای آنکه سکون واو موئلا والموءدة

عارضی است نه اصلی واو را درین دو وجه است در حال وصل و وقف

مدّی مطول و مدّی متوسط واو را ازبرای آن امتحان گویند که امتحان

احتیاط است یعنی ازبرای احتیاط واو و یا هم نشستند که ایشان حروف

لینند مبادا که کمال مجال ایشان لاحق شود چهاردهم مبالغه

و این در مذهب ابن کثیر است چنانکه لا اله الا الله واو را ابن بلی

آن به مبالغه گویند که مبالغه میکنند در نفی خدایان خدایی
که استحقاق الوهیت دارند مگر آنکه این بیت معروف است
نیز در عرب که ایشان میگفتند در دعا و در استغاثت
یعنی فریاد خواستن و در نفی نیز و ایشان مد میکنند
در جایی که ایشان را اصلی نیست پس در چیزی که او را اصلی
باشد اولی باشد و بعضی این آیت دلیل می آورند قوله تعالی
وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا یعنی کلمة الله بلند تر است و بعضی
در لفظ الله مد کنند و این را مد تعظیم گویند و مقدار این الف
باشد یا زده یم مد عوض و آن در نه سبب ادغام روا است
در ادغام کبیر جایی که ما قبل حرف ساکن باشد چنانکه الرحیم
مالک للصابرین لا بحلف الله والارتنا الیفوس
زوجیت و این را مد عوض از برای آن گویند که عوض حرکت
حرف مدغم است که حذف کرده است و در نه عسم و نه
ادغام کرده است و به این سبب این حاصل می آید که وقفی
که حرکت حرف مدغم بر قرار بوده است هر دو مقدار این الف

از بهر اشباع که در وی بود وانه علم در بیان تفخیم مه نه و ترقیق
آن فتح و ضم ما قبل الف راء و تفخیم دان ،
در بود کسره مرقق خوان گر گشتی تنگ نام ، اجماع قراءه و
نحاه است در تفخیم لفظ الله وقتی که ما قبل او فتحه باشد یا ضمه
و در ترقیق آن وقتی که ما قبل او کسره باشد زیرا که از تسفل
بتصعد رفتن یعنی از زیر به بالا رفتن خنانکه بسم الله و بالله
و له و قل اللهم من یشاء الله من یضلل الله ، و در مثل سبحان
الله و ربنا الله والله و قالوا اللهم و رسل الله از برای
آنکه موجب ترقیق معدوم است و ضمه و فتحه لبند میشوند در کام بالا
و تفخیم مولفی الف است و تفخیم تعظیم است در بیان تفخیم راء است
ترقیق آن گر بود راء بضمه یا بفتح اندر کتاب ،
تو مکرر هم مفخم خوان مکو با اشتمام ، ور بکسره آید مرقق دان
بقرآن بی خلاف ، راء ساکن را با قبلش نظر میکن مدام
گر بود آن فتحه یا ضمه مفخم خوانیش ، ور بود کسره مرقق دان

که نکردی ارام کسره اش گر عارضی و منفصل تفخیم کن

ور متصل باشد آن هم ما بکسرش قیام حرف استعلا پس

را آید گر ساکن بود هم تفخیمش همچون با حضور و احترام

را اگر را از حرکات خالی باشد یا مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور

یا ساکن پس گر مفتوح باشد یا مضموم عرب تفخیم گویند

چنانکه رَسُولُ اللهِ رَبُّهُمْ وَأَمْرُهُ رُحَى رُسُلُ اللهِ يُرِيدُكُمْ

أَنْذَرَ و اگر مکسور باشد ترقیق گویند اگر آن کسره لازمی باشد

و گر عارضی چنانکه مُحْصِنِينَ وَأَنْذِرِ النَّاسَ وَدُسُرٍ عَنْ

بِرَبِّ النَّاسِ وَذِكْرَى مِنْ نَذِيرٍ و گر را ساکن باشد

با قبلش نظر کنند اگر ما قبلش مضموم باشد یا مفتوح هم تفخیم چنانکه

مَرْجِعُكُمْ يَوْمَ تُرْسِيهِ أَرْسَلَ و اگر مکسور باشد نظر کنند

تا آن کسره لازمی است یا عارضی گر عارضی باشد هم تفخیم گویند

چنانکه اَمِ ارْتَابُوا إِنِ ارْتَبْتُمْ ارْجِعُوا يَا بُنَيَّ ارْكَبْ در قراءة

آنکس که بکسر میخواند از برای آنکه کسره میم اَمِ ارْتَابُوا کسره بود

ان ان ثلثم و همزه از حروف و کسره یا بی از یک عارضی است چه اصل
اینها ساکن بوده است از برای دفع التقاء ساکنین بکسره حرکت
داده اند و اگر آن کسره لازمی باشد نظر کنند یا متصل است
یا منفصل یعنی در یک کلمه است یا در دو کلمه اگر دو کلمه باشد هم تفخیم
گویند چنانکه رَبِّ ارْجِعُونَ اَلَّذِی ارْتَضَی و اگر در یک کلمه باشد
نظر کنند تا بعد از را حرف مستعلا هست یا نه اگر باشد هم تفخیم
گویند و در قرآن در سه جا است که قبل او کسره لازمی باشد و بعد
از و حرف مستعلا حرف بیش نیست صاد و ضاد و قاف چنانکه
مِرْصَادًا و لَبِالْمِرْصَادِ و اِرْصَادًا و فِی قِرْطَاسٍ
و مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ و اما در فِرْقٍ کَالطَّوْدِ دو وجه است تفخیم
از برای حرف مستعلا و ترقیق از برای کسره که در قاف است و اگر بعد
از و حرف مستعلا نیست هم ترقیق گویند چنانکه مِرْیَةٍ و شِرْعَةً
و فِرْعَوْن اُولِی الْاِرْبَةِ و [illegible] چهارم آنست که را ساکن
که ما قبل او کسره لازمی باشد و منفصل نباشد و بعد از و حرف

الساکن اذا حرک حرک بالکسر

بسته حال باشد ترقیق گوید که اگر کلمه این شود مفقود شود تفخیم
باید و گفتیم که راء متحرک اگر مکسور باشد و اگر آن کسره لازمی یا عارضی
باشد ترقیق باید داد و هرچه بجز این باشد تفخیم باید فهم کن و بیان
کردم راء در صفات حروف بیان کردیم تا اگر راء مشدد باشد
تکرارش را مکرر نگفتند از برای آنکه به اجماع راء آنها نشود که آن در عبارت
نقصان است وقف را همچو ساکن کن یا سکان مسکنی
و در دو شکل وقف خوانی همچو صفت با تمام بیان مسکنه
که اگر کلمه وقف کند که الف آن کلمه باشد از هر حالت خالی باشد
یا وقف با سکون کند یا وقف با روم یا وقف با اشمام اما وقف با سکون
و وقف با اشمام را حکم گفتیم از برای آنکه در هر دو حال آخر
کلمه ساکن میشود و نیست اگر یا قبل آن را الف باشد یا فتحه یا واو
که ما قبل او مضموم شد و ضمه در اینجا حرکت که باشد تفخیم کرده شده
چنانکه الأبرارُ النارِ وَلِلّیلِ وَغَفورٌ وَالقدورِ و نحو
و در دو شد باشد آن و اگر ما قبل راء کسره باشد یا یای که ما قبلش

مکسور باشد و را بهر حرکت که باشد ترقیق گویند چنانکه ملکس
منتشر تنشر و تدین یدین و اگر ما قبل را ساکن باشد غیر [illegible]
علت آن ساکن را اعتبار نباشد و اعتبار حرکت ما قبل آن ساکن
کند چنانکه اهمین ذکر الفجر خیر اما اگر وقف بروم کنند حکم
آن چون را متحرک است چنانکه بیان کرده شد و این بیان از جمیع
ائمه است غیر ورش که او را در آن احکام دیگر است و ما در کتاب
مبسوط شرح آن داده ایم در بیان وقف باسکان و اتمام و روم

روم در رفتم است و کسره را در کلام ،

روم را لعرب جستن دان بصوت نمام ، اشمام لب
بود اتمام و آن در ضمه دان ، بعد اسکان داد از دو صوتی
یا برز دام ، کرد حرکت روم باشد نه را کمتر گشتی ،
روم مفتوح مشد و کردی باید تمام ، و اگر اصل در وقف
اسکان است از برای آنکه قاعده عرب آنست که چون ابتدا
بمتحرک کنند و وقف باسکان کنند و اسکان ضد حرکت است

پس همچنانکه ابتدا در وصل بحرکت اصل است در وقف
اسکان اصل است و روم و اشمام عارض اند و ایشان از برای
بیان حرکت اند و معلوم شده است که معنی تابع حرکت است
که اگر حرکت معلوم نشود معنی معلوم نشود پس روم و اشمام اولی
است بنا بر مذهب ابی عمرو و عاصم و حمزه و کسائی و اگر نباشند
که روم و اشمام نیز دیگر جمیع القراء اولی است از اسکان اما روم اولی
بود از اشمام از برای آنکه در روم بیان حرکت بیشتر است
پس اسکان آنست که ساکن گردانی حرف را که بران وقف
میکنی پس اگر التقاء ساکنین حاصل شود نکنند و در این سه
وجه است طول و وسط و قصر چنانکه در بیان مد گذشت بدانکه
باید که در وقف ساکن توقف کند که نفس نزند یا در این میان
نفس توان زد اگر نفس زند وقف نباشد این سکته گویند
و سکته آنکه وقفی باشد بی نفس زدن و غالب مردم در وقت
خواندن چنین میکنند و آن خطای بزرگ است و لحن واحش و

نزد وقف باشد نه در وصل و اشمام انضمام شفتین است یعنی لبها بهم آوردن
بعد از اسکان خالص چنانکه بصر دریابد و سمع نشنود و معنی اشمام
بو یافتن است و آن در ضم و رفع باشد زیرا که اشمام حاصل نشود
مگر در ضم و رفع پس همچنین اگر التقاء ساکنین حاصل آید بکسر تحریک
در وقف باسکان اما روم از روی لغت جستن است و در اصطلاح اهل
قرات طلب حرکت است یا ادای روم که آنرا نزدیک برها شده شود در
روم در رفع و ضم باشد و در کسره و جر پس از التقاء ساکنین باشد
مدی میانه گشته و روم در مفتوح نباشد مگر که مشدد است
که در آن بعضی روم روا داشته اند از برای آنکه مشدد است
دو حرف است چون یکی را از آن وقف کنند و بر دوم اعتماد کنند و وقف
باسکان کنند بضرورت حرف فتحه یا ضمه ساقط شود و بعضی وقف
نکنند بروم اما در وقف تکیه کنند بر تشدید و تلفظ آن
نهایت دشوار است و در حروف قلقله و شدیده دشوارتر است
از برای آنکه مخرج را سخت میگیرد و نفس را منع میدود و از آن کشیده
نمیشود چنانکه عَلَیْهِنَّ و مَا فِیهِنَّ و تَبَّ و مانند آن

هر جا حرفی بود کسور یا محذوف ازو

روم آن واجب بود پیش اهل کسبهٔ ام

یعنی هر گاه که وقف کند بر کلمه که زیر داده باشند و یا قبل یا کسره و آن یا را انداخته باشند و بر کسره اکتفا کرده چنانکه فَارْهَبُونِ وَ اَطِيعُونِ فَاتَّقُونِ خَافُونِ مَتَابِ مَتَابِ بَلْدِينِ يَكْرِ که در اصل فَارْهَبُونِي فَاتَّقُونِي خَافُونِي اَطِيعُونِي مَتَابِي بَلْدِي بَحَا يَكْرِي بوده

از برای تخفیف آن یا را انداخته اند که کسره بر حذف یا دلالت میکند اگر بآن کسره کلمه خبری باشد که دلالت کند بر حذف

یا پس درین موضع روم واجب بود شکل عارض

نیست جمع و یا تانیث ای پسر روم و اشمام اندرین مرتبه نمیگیرد مقام یعنی اگر وقف کند بر کلمه که حرکت آخر آن کلمه در حال وصل عارضی باشد یعنی اصلی نباشد دران اشمام روا نیست چنانکه اَنْ تَشَا لِلّٰهِ وَلَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمُ اشْتَرُوا

الهدا

لِصَلَاتَهُ وَاذْكُرِ اسْمَ وَيَوْمَئِذٍ اگر برین وقف کنند
بابر کسر یکنی مانند اشتروا یا بر اذکر یا بر یومئذ روم بروم فی
یومئذ کنند و نه اشمام و همچنین در تاء تأنیث که در حال وقف
هاء شود چنانکه رحمة و نعمة و مانند آن جمله را آن وقف کنند
آن تاء را ساکن شود پس روم و اشمام روا نباشد مگر آنچه در مصحف
امام تاء دراز نوشته شده است که درین کلمه را خلاف است بعضی
وقف بتاء میکنند و بعضی بها اگر وقف بتاء کنند روم و اشمام در آن
جایز باشد و بیان رسم مصاحف اینجا متعذر است از کتاب کشف
الاسیر از رسم مصحف الامصار یا از کتب دیگر معلوم کنند
و همچنین روم و اشمام در میم جمع جایز نیست چنانکه علیکم الصیام
وانتم الاعلون وعنهما الله چون بر علیکم و انتم و علیهم
وقف کنند و بعضی در همه احوال روا داشته اند و اولی آنست
ها مضموم که بعد از واو یا ضمه بود ها مکسوری که بعد از یاء یا کسره باشد بود یا ام
بعضی از قراء کرده اند روا اشمام و روم اینچنین که بیان از جمله قراء

غطام بیان میکنند که هر جا که های باشد مضموم و ما قبل آن
یا واوی که ما قبلش ضمه بود در رُسُلُهُ تُخْلِفُهُ لَدَیْهِ عَقَلُوهُ
و ما نند آن و هر جا که های بود دیکر و ما قبل آن کسره یا یایی
بود که ما قبل او کسره باشد چنانکه بِهِ نُخْرِجُهُ فِیهِ اَبِیهِ
و ما نندآن درین هر چهار صورت قله خلاف کرده اند و بعضی روم
و اشمام نکرده اند از برای خفت و بعضی روم و اشمام کرده اند در قسم
دیگرها و اول اصح است از برای آنکه روم و اشمام کلفتی حاصل است
یعنی دشواری اما در مثل عَلَیْهِ و لَدَیْهِ و شروه و اتوه
روم و اشمام آسان است و در قرآن هر جا که ان لا و ان
لن را الا باشد و لا تامنا را بیک منوال میخوانند و هر جا که ءامنتم
و ءالئن باشد را بیک منوال میخوانند بسکته بل را حفص میخواند
و اما حمزه و ابوبکر ادغام استادان میخوانند قل الذکرین
الثانی سوره الانعام و ءالئن الثانی در سوره یونس
و قل اللهم هو ویونس و ءالله در سوره نمل

تسهیل حفص است و این شش موضع یک حکم دارد در یک

وجه و در دو وجه سوره الحاقه وَمَنْ قَبْلَهُ دنغیهما که

خواند من الاشمه ار الغلباهُمْ بوصل نخواند سجر مامکه

سین بخواند سوره مؤمنون هم سحر با عم سین نخواند

سوره حم و لَغَوْ فِيهِ لام ساکن است

بلغیات المتخیشن جرم تا علم کن بارسول و با قرانش خراوان السلم

فرغ من تحریر هذا التجوید فی

اواخر شهر ذی الحجه الحرام

سنه ثمان و الف علی

ید افقر العباد ابن عیسی

بن شیخ علی شیخ علی

اصلح الله حالهم

فی الدارین

کم کم کم

کم

